

معماریت



**نعمت احمدی**  
حقوقدان

هر شهر با قواعد خاص خود، اداره می‌شود که مدیران آن شهر در پی‌ریزی قوانین آن تأثیر بسزایی دارند اما همیشه مردمان هر شهر این انتظار را از شهرشان دارند که به بهترین نحو طراحی شده باشد و به همان ترتیب هم مدیریت شود! این موضوع در شهر ما نیز برای مردمان ما، حایز اهمیت است. هر فرد زمانی که از خانه خارج می‌شود، انتظار دارد که با زیبایی‌های یک شهر مواجه شود. هیچ فردی در محله‌اش هم نمی‌گذرد که در شهرش قدم برند اما وضع چنان باشد که احساس تفر بر او چیره شود. احساسی که اگر در شهری غالب شود، برای شهروندانش بسیار خطرناک است.

هم من مانند هر فرد دیگر، همین حس را دارم و زمانی که از منزل خارج می‌شوم این تصور در ذهنم شکل می‌گیرد که خدا کند با زیبایی در شهر مواجه شوم. واقعیت گاهی از این تصورات بسیار دور است و نا‌زیبایی‌هایی در شهر، جلوه می‌کند که درآورد هم هست. نمونه‌ای که برای چنین موضوعی می‌توان آورد وجود دستفروش‌های تهران است. این پدیده رو به گسترش، طوری است که هر جای این شهر یا

## حل معضلات و راه‌حل‌های ساده

بگذارید، آنها را می‌بینید و از این بابت، آرامش خیال ندارید. حتی پیاده‌روها طوری است که گاهی با وجود آنها نمی‌توانید به خوبی رفت و آمد کنید. از منظر شخصی، با دستفروشی مشکلی ندارم زیرا این موضوع همه جای دنیا پذیرفته شده است. مشکل من با سازماندهی این افراد است زیرا باید وضع آنها طوری باشد که دایم میان دست و پای مردم نیچیند! راه درست این است که برای آنها جایگاه و مکانی مناسب اختیار شود تا افرادی که نیاز به رجوع دارند، به آنها مراجعه کنند. باید پذیرفت در دید بودن این افراد و حضورشان همه جا و هر روز، با آرامش مردم در ارتباط است. زیرا به تجربه ثابت شده، بیشتر این افراد در مواجهه و گاهی تقابل با مردم قرار می‌گیرند و از رفتار و گفتار زشتی نیز استفاده می‌کنند. این موضوع به تنهایی می‌تواند چهره‌های ناخوشگوار به یک شهر اعطا کند!

دفتر کار من در خیابانی است که عبور و مرور زیادی در آن انجام می‌شود. اخیراً شهرداری در این منطقه، زیرگذری احداث کرده که بتواند برای جلوگیری از تداخل عبور و مرور مردم با وسایل نقلیه، موثر باشد اما احداث این زیرگذر، فضای شهری آن منطقه را از دید عمومی زشت و بدتر کیب، کرده

دستیابی به هر منظوری باید به جایگاه مشخص آن مراجعه کنید. روزهای یکشنبه در رم اکثر توریست‌ها و مردم شهر به واتیکان می‌روند و بر خلاف این که اجتماع بزرگی از مردمان سراسر دنیا شکل می‌گیرد، نظم آن بی‌نظیر است. امکان ندارد شما بعد از ترک محل، زباله‌ای بر زمین مشاهده کنید یا بی‌نظمی خودروها مواجه شوید. این بیانگر ثبات شهری و مدیریت شهری مناسب در یک شهر مدرن است. ما در کشورمان قادریم پل‌های ۱۱ کیلومتری احداث کنیم اما اداره شهری مناسبی نداریم و در اداره مسائل بسیار کوچک در شهرهایمان، فلج هستیم. موضوعی که مرا در بسیاری از مواقع شوکه می‌کند، علائمی است که در هر شهر، بازگوکننده یک سری از قوانین هستند اما در شهر ما، علائم غیرمعتول هستند یا مردم درک درستی از آنها ندارند. خط عابر پیاده اسم مشخصی دارد و کاربرد آن را نشان می‌دهد اما هیچ‌کس با هیچ وسیله نقلیه‌ای به این موضوع احترام نمی‌گذارد. تصور می‌کنم شاید مردم ما با وسایل نقلیه ما به خط عابر پیاده آلرژی دارند یا برای این خط هیچ احترامی قابل نیستند اما اجرای قوانین در کشور ما، به افراد و اشخاص و زمان‌ها و مکان‌های مختلفی ربط پیدا می‌کند. قانون در فضای ما برای همه یکسان نیست و برای هر کس به گونه‌ای خاص، اتلاق می‌شود.

## امروز به چی فکر می‌کنی

### مبادا حقی پامال شود



فکر کردن به موضوعات، کار روزمره همه ما است. نمی‌توان این ادعا را مطرح کرد که افراد موضوعی در ذهن ندارند و به چیزی نمی‌اندیشند. حتی بسیاری از افرادی که خود را به نوعی بی‌خیالی می‌زنند، این احتمال وجود دارد که حجم فکر و مشغولیت ذهنی‌شان از دیگران بسیار بیشتر باشد. شاید بر همین اساس باشد که سوال به چه فکر می‌کنی، خیلی جواب صریح و روشنی ندارد زیرا گاهی این اتفاق می‌افتد که حجم افکار موازی آنها را از یکدیگر منفک کرد. حتی گاهی اولویت‌بندی در تفکراتمان (نه به معنای موضوعات اندیشه‌ای) هم این اجازه را نمی‌دهد که بتوانیم پاسخ صریحی به این موضوع بدهیم. این نکات را به این دلیل مدنظر قرار دادم و با مخاطبان مطرح کردم که بدانیم این سوالات اگر در موقع و موعد دیگر مطرح شود، احتمالاً پاسخی دیگری خواهد داشت. حالا من به‌عنوان یک فرد که در کسوت بازیگری قرار دارم، در مقابل این سوال قرار گرفتم که به چه چیزی فکرمی‌کنم؟ موضوعی که امروز و این روزها ذهن مرا به خود مشغول کرده، این است که مبادا حق کسی را پایمال

## دفتر و دیوان

### لطافت روح انسانی



شده است. بیت فوق هم در چارچوب همین تعالیم قابل بحث است و در یک جمله ساده، توصیه اخلاقی کامل و اساساً شیوه و سبک زندگی درست را ارائه می‌دهد. راستی را در تمام جهان پیشه می‌یابیم، یعنی سبک زندگی که امروز گفته می‌شود، راستی را مثل شغل و کار انسان معرفی می‌کند که بدون آن نمی‌توان ادامه داد. کژی را هم بدترین اندیشه می‌داند. در رستی و جالبی این بیت این است که درستی و راستی پیشه خوانده شده است که مانند کار، جنبه اجرایی دارد و باید آن را سرلوحه زندگی قرار داد و در درستی را اجرا کرد اما کژی را موضوع اندیشه‌ای معرفی می‌کند. اینها حکایات از حساسیت روح انسان و لطافت و اثرپذیری آن دارد و واژه‌ها مطابق این واقعیت‌ها انتخاب شده است. چه راستی و چه کژی! به هر حال از فردوسی هم همین انتظار وجود دارد و همین ظرافت‌های ادبی! خوشبختانه ادبیات فارسی سرشار از ادب و حکمت و اخلاق است و این نوع تعالیم به وفور در آن یافت می‌شود. تعالیم اخلاقی، در همه قالب‌ها و سبک‌های ادبی چه شعر و چه نثر، یا به طور مستقیم و مستقل یا ضمنی و جانبی مورد توجه بوده است و در راه رسیدن به سلامت روانی و اخلاقی موجود و پیرامون خویش در مقابل تنهایی و روح خود را روش‌ها و ابزارهای گوناگونی استفاده می‌کند. بحث مربوط به مراحل و روش‌های محافظت و درمان جسمی را علم پزشکی به عهده گرفته که سابقاً طبابت گفته می‌شد. در بعد روحانی نیز انسان از ادوار کهن در پی یافتن راه‌های پیشگیری، محافظت و درمان آسیب‌های روحی خویش به شیوه‌ها و وسایط خاصی متوسل شده است. تعالیم اخلاقی از جمله شیوه‌ها و ابزارهای است که برای پیشگیری از آلودگی روح و آسیب‌های آن راه

## داستانک

جاده پر پیچ و خم کوهستانی‌ای بود. راننده از ابتدای راه، لام تا کام حرف زده بود. فقط خیره خیره به جلو نگاه می‌کرد. گاهی سرعش را پایین می‌آورد. لعنتی چه می‌خواست؟ در جاده نه کورسوی آبدی بود و نه قهوه‌خانه‌ای! روزه سگ‌های گله بود یا عبور روباهی که از نور چراغ‌های ماشین مرید!

راننده از نمی‌شناختم در روستا بعد از عکاسی به یکی از اهالی گفتم: «می‌خواهم بروم شهرها» و او هم به این مرد گفت که مرا برساند. یک پژوی سفید درب و داغان داشت. سکوتش مرا رسانده بود. از زن و بچه‌اش پرسیدم و از اهالی، هیچ چیزی نگفت. گویی نشنیده بود.

– تکند می‌خواست سر به نیستم کند؟ در ماشین

جاده پر پیچ و خم کوهستانی‌ای بود. راننده از ابتدای راه، لام تا کام حرف زده بود. فقط خیره خیره به جلو نگاه می‌کرد. گاهی سرعش را پایین می‌آورد. لعنتی چه می‌خواست؟ در جاده نه کورسوی آبدی بود و نه قهوه‌خانه‌ای! روزه سگ‌های گله بود یا عبور روباهی که از نور چراغ‌های ماشین مرید!

**امروز با مولانا**

معشوقه به سامان شد تا باد چنین بادا  
یاری که دلم خستی در بر رخ ما بستی

کفرش همه ایمان شد تا باد چنین بادا  
غمخواره یاران شد تا باد چنین بادا

## یک خبر | یک نگاه

### ریزگرد، برنامه‌دار شد!

معصومه ابتکار، رئیس سازمان حفاظت محیط‌زیست کشور در نشست هماهنگی برنامه اقدام ملی و منطقه‌ای مقابله با پدیده گردوغبار شرکت کرده و از تدوین «برنامه ملی و منطقه‌ای مقابله با پدیده گردوغبار» در شورایی عالی حفاظت محیط‌زیست خبر داده و گفته است: خوشبختانه در حال حاضر برنامه ملی و منطقه‌ای کوتاه، میان و بلندمدت برای مقابله با این پدیده و راهکارهایی برای کاهش آسیب‌های آن بر سلامت مردم تهیه و تدوین شده است.

این خبر به این دلیل اهمیت دارد که چند سالی هست، پدیده هجوم ریزگرد به کشورمان، داد همه را در آورده است. زمانی که هجوم گرد و غبار و ریزگرد آغاز شد، مردم خطه جنوب‌غربی کشور در تیرس آن قرار داشتند اما به مرور، حتی مناطق مرکزی کشورمان نیز در امان نماند. با وسعت یافتن و پیشروی این معضل زیست محیطی به مرکز کشور، سوالی بر ذهن مردم نقش بست که چرا

## برش

### کوپر

#### محمدرضا سلاری |

تشنه‌ام، انگار سال‌هاست خوابیده‌ام. اینجا کجاست؟! کل «لوت» توی گلویم دهان باز کرده و آب می‌خواهد. چگونه می‌شود داغی درونم را پر از آب کنم؟ چند وقتی می‌شود که لب به آب خزر می‌دهم و می‌خورم، اما کی بوده که آمی یا این آب‌ها سیراب شود و عطشش بخوابد؟! اولین بار که فهمیدم تشنه‌ام، توی دفتر مدرسه بود. کتاب جغرافی را ورق می‌زدم که چشمم به نقشه افتاد. در ایران به این بزرگی، فقط کویر لوت توی چشم می‌زد. خالی و پاک از هر چیزی، رنگ خاکش را خاکستری کرده بودند. دست کشیدم روی خاکستری‌ها و کتاب را بو کردم. بوی نفت

## شاتر

### گیم نت



بود... تمام تنم خیس عرق بود. عرق سرد...! بکپو راننده عصبی شد و کشید به شانه خاکی جاده؛ بعد سرش را بیرون برد و گفت: «لعنتی گورت را گم کن!»

وانت ایستاد و راننده‌اش بیرون آمد. مرد روستایی میانسال و تکیده، یک کت خاکی رنگ هم پوشیده بود.

– داداش چراغ‌های جلوی ماشین خراب است. توی جاده که نور نیست، آهسته پشت شما می‌آیم. بچه‌ام خیلی مریض و تنبدار است. می‌رسانمش شهر، دکتري چیزی ببیندش...! راه افتادیم دیگر من و راننده حرفی نزدیم. فقط او سعی کرد که با احتیاط تر براند تا مرد پرسش را به دکتر برساند!